

زمان و عدد

در اندیشه اسطوره‌ای

گرچه فرم فضا برای ساخت جهان عینی اسطوره‌ای بسیار مهم است؛ با این وصف اگر در مقوله فضا توقف کنیم هرگز نمی‌توانیم به هستی واقعی یا به «قلب» جهان اسطوره‌ای راه یابیم. خود اصطلاحی که زیان با آن، جهان اسطوره‌ای را معرفی می‌کند، بیانگر همین نکته است. زیرا معنای اصلی «میتوس» [= اساطیر] نه بینشی فضایی بلکه بینشی زمانی را دربر دارد. میتوس به طور بارز «وجه» مربوط به زمان را ارائه می‌دهد که در آن، جهان به منزله یک کل دیده می‌شود. اسطوره راستین با شهود کیهان و اجزاء و نیروهای آن، که به شکل تصاویری مشخص، یعنی به صورت ایزدان و دیوان درآمده باشند، شروع نمی‌شود؛ بلکه با «پیدایش» و تکوین این تصاویر، با «شدن» یا حیات در زمان آن‌ها آغاز می‌گردد. هنگامی که دیگر نظری ایستا درباره ایزدان خرسندکننده نباشد، روایاتی نقل می‌شود که در آن‌ها ایزدان، وجود و سرشت خویش را در زمان متجلی می‌کنند. هنگامی که آگاهی انسان گامی به پیش نهد و از تصاویر خدایان به تاریخ آنان یا «روایت خدایان» بپردازد، تنها در آن وقت است که با «اساطیر» به معنای اخص و دقیق آن سروکار پیدا می‌کنیم. اگر مفهوم «تاریخ خدایان» را به مؤلفه‌های آن تجزیه کنیم تأکید نه بر خدایان بلکه بر تاریخ، یعنی بر شهود زمانی قرار می‌گیرد. زیرا «زمان» یکی از شرایط تحولی کامل مفهوم خدایان است. هر ایزدی تنها با اتکا به تاریخ خود بر اورنگ ایزدی می‌نشیند. هر ایزدی تنها از طریق تاریخ خود است که از دیگر نیروهای بی‌شمار و غیرشخصی طبیعت متمایز شده به منزله وجودی مستقل در برابر آن‌ها قرار می‌گیرد و بر آن‌ها چیره می‌شود. فقط هنگامی که جهان اسطوره‌ای به

جریان افتد، یعنی هنگامی که دیگر صرفاً جهان موجودات بی‌تحرك نباشد بلکه جهان عمل شود، می‌توان فردیت مستقل هر یک از ایزدان و دیوان را مشخص کرد. در اینجا خصلت ویژه تغییر و عمل، تأثیر کردن و متأثر شدن است که شالوده تعریف ایزدان و دیوان قرار می‌گیرد. درست است که تقسیم جهان به مقدس و غیرمقدس شالوده آگاهی اسطوره‌ای است، اما جهان اسطوره‌ای وقتی بیان واقعی خود را می‌یابد که بعد زمان آن را عمق بخشیده باشد. سرشت موجود اسطوره‌ای نخست هنگامی متجلی می‌گردد که به منزله موجود مبدأها و منشأها نمایان شود. تمامی تقدس موجود اسطوره‌ای سرانجام به تقدس منشأ آن بازمی‌گردد. تقدس آن بی‌واسطه در امر ارائه شده نیست بلکه در مبدأ آن است. در کیفیات و صفات آن نیست بلکه در تکوین آن در گذشته است. با قرار دادن موجود اسطوره‌ای در گذشته دور و در اعماق زمان، نه تنها محتوایی خاص به منزله مقدس، یعنی چیزی که از لحاظ اسطوره‌ای مهم است، به آن داده می‌شود بلکه به این طریق تقدس و مقام و منزلتش توجیه می‌گردد. «زمان» عامل اصلی برای توجیه امور معنوی است؛ به ویژه عادات، رسوم، هنجارها و پیوندهای اجتماعی به این طریق تقدیس و توجیه می‌شوند که آن‌ها از نهادهایی که در گذشته آغازین اسطوره‌ای حاکم بوده‌اند ناشی شده‌اند. از دیدگاه احساس و اندیشه اسطوره‌ای، خود هستی و «طبیعت» اشیاء فقط هنگامی فهم‌پذیر می‌گردند که در چنین پرسپکتیوی گذاشته شوند. هنگامی یک خاصیت بارز طبیعت (یا خصلت مهم شیشی یا صفت نمایان نوعی از جانوران) «تبیین» می‌شود که با واقعه‌ای بی‌همتا در گذشته ارتباط یابد. این واقعه بی‌همتا تکوین اسطوره‌ای آن‌را نشان می‌دهد. داستان‌های اسطوره‌ای همه اقوام از این‌گونه «تبیین» ها غنی‌اند. در اینجا اندیشه انسان به مرحله‌ای رسیده است که باید دلیل وجودی رسوم، سنت‌ها و احکام را بداند. بدین منظور وجود آن‌ها را به گذشته اسطوره‌ای منتقل می‌کند. از دیدگاه اسطوره، خود گذشته دیگر «چرا» ندارد. «گذشته» چرایی وجود چیزهاست. آنچه زمان اسطوره‌ای را از زمان تاریخی متمایز می‌کند این است که برای زمان اسطوره‌ای، گذشته مطلق وجود دارد که نه نیازی به تبیین دارد و نه تبیین‌پذیر است. تاریخ، وجود یک امر را به رشته‌ای بی‌پایان از «شدن» تجزیه می‌کند که در آن هیچ نقطه‌ای به منزله مبدأ متمایز نمی‌گردد بلکه نقطه پیش از خود را نشان می‌دهد؛ و این رشته تا بی‌نهایت در گذشته به عقب می‌رود. مسلم است که اسطوره نیز میان «بودن» و «شدن» و میان «اکنون» و «گذشته» خطی رسم می‌کند. اما وقتی این «گذشته» به دست آمد، اسطوره آن‌را به منزله چیزی پایدار و «چون و چرابرندار» می‌انگارد. برای اسطوره، زمان به شکل نسبت محض نیست که در آن، گذشته، اکنون و آینده مدام تغییر کنند و به یکدیگر تبدیل شوند. در زمان اسطوره‌ای مانعی نفوذناپذیر «اکنون» تجربی را از مبدأ اسطوره‌ای جدا می‌کند و به هر یک «خصلت» انتقال‌ناپذیری می‌بخشد. بدین ترتیب این موضوع فهم‌پذیر می‌گردد که چرا گاهی اوقات آگاهی اسطوره‌ای (با همه اهمیتی که شهود زمان در شکل‌گیری آن دارد) آگاهی بی‌زمان نامیده می‌شود. زیرا زمان اسطوره‌ای در مقایسه با زمان عینی (چه زمان فیزیکی و چه زمان تاریخی) به راستی بی‌زمان است.

تقسیم زمان به مراحل گوناگون به موازات تقسیم فضا به جهات و نواحی مختلف صورت می‌گیرد. زمان نیز مانند فضا به مقدس و غیرمقدس تقسیم می‌شود. احساس اسطوره‌ای به «وضعیت» و «جهت» در فضا نه به منزله نسبت محض بلکه به منزله جایگاه موجودی خاص، یعنی جایگاه ایزد یا دیو، می‌نگرد. همین موضوع در مورد زمان و تقسیمات آن صادق است. شهود اسطوره‌ای زمان مانند شهود اسطوره‌ای فضا به تمامی کیفی و ملموس است نه کمی و انتزاعی. برای اسطوره، زمان «کمی و انتزاعی»، زمانی که آهنگی یکنواخت داشته باشد و لحظات بی‌وقفه در پی یکدیگر آیند و طبق قاعده‌ای معین تکرار شوند، وجود ندارد. تنها چیزی که اسطوره می‌شناسد تصاویر است که محتوایی ویژه دارند و آن‌ها «گشتالت» (یا ساخت) زمانی معینی را آشکار می‌کنند؛ مانند: آمدن و رفتن، پا به عرصه وجود گذاشتن ادواری و تغییرات دوره‌ای.

بدین ترتیب زمان، به منزله یک کل، به مرزهایی مشخص مانند خط میزان در نت موسیقی تقسیم می‌شود. اما «ضربه‌های» آن نه شمرده می‌شود، نه اندازه‌گیری؛ بلکه فقط احساس می‌گردد. حقیقت این است که آگاهی انسان، زمانی دراز پیش از آن که بتواند نخستین مفاهیم مربوط به خواص اصلی و عینی فضا، زمان و عدد را شکل دهد، می‌باید نسبت به دوره گردش و آهنگی حیات بشر حساسیت ظریفی به دست آورد. حتا در پایین‌ترین مراحل فرهنگ، حتا میان اقوام ابتدایی که هنوز به مرحله شمارش اعداد نرسیده‌اند و به همین سبب نمی‌توانند دریافت روشنی از روابط کمی زمان داشته باشند، اغلب این احساس ذهنی نسبت به دینامیک حیاتی فرایند زمان به طور شگفت‌آوری رشد کرده و بسیار ظریف و دقیق شده است. این اقوام آن‌چه را «حس مراحل» اسطوره‌ای می‌نامند، دارا هستند و آن‌را در همه رویدادهای زندگی، به ویژه به هنگام گذر از یک مرحله سنی به مرحله سنی دیگر یا به هنگام انتقال از یک مقام و منزلت اجتماعی به مقام و منزلت اجتماعی دیگر، به کار می‌برند. حتا در پایین‌ترین سطوح، مهم‌ترین تغییرات در زندگی فرد یا قوم یا مناسک و انجام مراسم مخصوص همراه می‌شوند تا از سیر یکنواخت رویدادها جدا و مجزا گردند. اجرای دقیق مناسک و تشریفات، سیر تغییرات را از آغاز تا پایان محافظت خواهد کرد. از طریق این مناسک، سیر یکنواخت زندگی یا جریان یکنواخت زمان به مراحل تقسیم می‌شود. هر مرحله‌ای از زندگی، خصلت اسطوره‌ای خاصی به دست می‌آورد که بدان معنای ویژه‌ای می‌بخشد. زایش و مرگ، آبستنی و مادر شدن، بلوغ جنسی و ازدواج، همه با مراسم و مناسک خاص گذر کردن و آیین‌های تشریف‌مشخص می‌شوند. این مناسک و مراسم به مراحل مختلف زندگی چنان ویژگی اسطوره‌ای می‌بخشند که به نظر می‌رسد پیوسته بودن زندگی را از میان ببرند. این عقیده میان اقوام گوناگون رایج است، و به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود، که به هنگام گذر از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر، انسان من تازه‌ای به دست می‌آورد. مثلاً کودک با رسیدن به مرحله بلوغ می‌میرد، کودک می‌میرد تا دوباره به منزله یک جوان بالغ متولد شود. به طور کلی «مرحله‌ای بحرانی» که مدتش کوتاه یا طولانی است دو مرحله مهم زندگی را از یکدیگر

جدا می‌کند. برای شخصی که در این مرحله بحرانی قرار دارد انجام بعضی از امور واجب و انجام برخی دیگر حرام است.

بدین ترتیب می‌بینیم که برای آگاهی و احساس اسطوره‌ای شهود نوعی زمان زیست‌شناختی یا تناوب جزر و مد زندگی مقدم بر شهود زمان کیهانی، به معنای اخص، است. در واقع اسطوره، زمان کیهانی را به همین شکل زیست‌شناختی خاص درک می‌کند. زیرا از دیدگاه آگاهی اسطوره‌ای نظم فرایندهای طبیعی مانند دوره‌گردش فصول و سیارات کاملاً به منزله فرایند حیات نمایان می‌شوند. آگاهی اسطوره‌ای نخست تغییر روز به شب، رویدن و از میان رفتن گیاهان و گردش فصول را فقط با فرا افکندن این پدیده‌ها به درون وجود بشر درک می‌کند. یعنی آن‌ها را، گویی، در آئینه وجود بشر می‌بیند.

همین رابطه دو جانبه به احساس اسطوره‌ای زمان می‌انجامد که میان شکل ذهنی زندگی و شهود عینی طبیعت پلی می‌زند. حتا در مرحله جادویی این دو فرم سخت به هم تنیده شده‌اند. همین امر توضیح می‌دهد که چگونه جادو سیر فرایندهای عینی را تعیین می‌کند. از دیدگاه جادو، قانونی تغییرناپذیر سیر خورشید و گردش فصول را تنظیم نمی‌کند بلکه آن‌ها تحت تأثیر قوای اهریمنی هستند و نیز در دسترس نیروهای جادویی. شکل‌های بسیار گوناگون جادوی قیاسی می‌خواهد تا نیروهای را که در سیر خورشید یا گردش فصول دست دارند تحت تأثیر قرار دهد یا آن‌ها را تقویت یا به عمل وادارشان کند. مراسمی که حتا امروز به هنگام تحویل سال نو (نوروز، عید پاک) یا در موسم اعتدالین (جشن مهرگان، جشن چهارشنبه‌سوری) یا مراسمی که در شب یلدا یا در شب نخستین روز تابستان برگزار می‌شوند، بر پایه همین بینش جادویی هستند. نبردهای دروغین که در مراسم و مناسک مربوط به جشن‌های گوناگون صورت می‌گیرد بر اساس این دریافت است که نیروی حیات بخش خورشید و نیروهای رویندگی طبیعت را باید با اجرای مناسک یاری داد و آن‌ها را در برابر نیروهای مخالف تقویت و محافظت کرد.

شعری از دوران مصر باستان در دست است که در آن دشمنان فرعون لعن و نفرین می‌شوند. باید به یاد داشت که راء (Re) (ایزد - خورشید) نخستین حاکم مصر بود و تا جایی که تصویر راء دیده می‌شد تا آنجا نیز قلمرو فرمانروایی فرعون بود. این شعر می‌گوید که دشمنان فرعون «به هنگام سپیده‌دم سال نو مانند مار آپوفیس هستند» مار آپوفیس، تاریکی - دشمن است که خورشید هر شب او را، به هنگام سیر خود در جهان زیرین (از محل غروب آفتاب در باختر تا محل طلوع آن در خاور)، شکست می‌دهد. اما چرا دشمنان فرعون باید به هنگام سپیده‌دم سال نو مانند مار آپوفیس باشند؟ پاسخ این است که آفرینش و آغاز سال نو همسانند. پس نیروهای آفرینندگی به هنگام سپیده‌دم سال نو از همه وقت قوی‌تر و فعال‌ترند. پس در روز اول سال نو، مصریان دشمنان فرعون را لعن می‌کردند و این لعن را با سحر و افسون تقویت می‌نمودند. در بابل از هزاره سوم تا زمان هلنی، جشن‌ها و مراسم سال نو چندین روز به درازا می‌کشید.

در این مراسم کاهنان «سفر پیدایش» را می خواندند و سپس نبرد مردوک (خدای پیروزمند) با هیولای تیامات تقلید می شد. این مراسم سمبلیک نبود بلکه بابلیان تصور می کردند که در آن لحظه نبرد واقعی میان مردوک و تیامات صورت می گیرد. پادشاه بابل تجسم مردوک بود. از این رو او، یا کسی از جانب او، در نقش مردوک ظاهر می شد و با هیولای تیامات می جنگید. بابلیان می خواستند با این مناسک و مراسم، مردوک را در نبرد با هیولای تیامات یاری دهند.

هم در مصر و هم در بابل مراسم تاج گذاری پادشاه در آغاز یکی از فصول برگزار می شد تا مبدأ پادشاهی جدید فرخنده باشد. در مصر، زمان تاج گذاری یا در آغاز تابستان بود، یعنی هنگامی که رود نیل شروع به طغیان می کرد یا در آغاز پاییز، یعنی زمانی که طغیان رود نیل فرونشسته بود و کشتزارها پوشیده از رسوبات شده و آماده بذرافشانی بود. در بابل هر پادشاه سلطنت خود را از روز اول سال نو آغاز می کرد و مراسم گشایش هر پرستشگاه جدید نیز در آن روز صورت می گرفت.

«حس مراحل» اسطوره ای، زمان را فقط در قالب تصویر زندگی درک می کند. در نتیجه هر چیزی را که در زمان حرکت می کند، هر چیزی را که متناوباً می آید و می رود، به شکل حیات می بیند.

بدین سان می بینیم که اسطوره از عینیتی که در مفهوم فیزیک - ریاضی زمان، یعنی زمان مطلق نیوتنی است هیچ دریافتی ندارد. اسطوره زمان مطلق را که «بی توجه به هر شیء خارجی، در خود و برای خود، جریان دارد» نمی شناسد. و همین طور نیز از زمان تاریخی آگاهی ندارد. بدین دلیل که در آگاهی از زمان تاریخی، عوامل عینی متعددی وجود دارند. زمان تاریخی بر اساس گاهشماری تغییرناپذیر و تمایز میان «زودتر» و «دیرتر» و مشاهده نظمی مشخص و معین در تسلسل لحظات زمان استوار است. اسطوره نه از چنین تقسیم بندی در مراحل زمان آگاه است و نه از تنظیم زمان در دستگامی منظم که در آن هر واقعه خاص یک موقعیت و فقط یک موقعیت را داراست. قبلاً دیدیم که خاصیت اندیشه اسطوره ای این است که هر جا رابطه ای میان اشیا یا امور برقرار می کند، موجب می شود که اعضای این رابطه در هم تداخل کنند و دارای یک جوهر شوند. این وضع در قلمرو آگاهی اسطوره ای زمان نیز حاکم است. مراحل زمان، یعنی گذشته، اکنون، آینده از یکدیگر متمایز نیستند. بارها آگاهی اسطوره ای تفاوت میان آن ها را از میان می برد و سرانجام آن ها را در هم می آمیزد. به ویژه جادو این اصل کلی خود را که معتقد است جزء با کل یکی است از فضا به زمان نیز تعمیم می دهد؛ و درست همان گونه که هر جزء فضایی نه تنها به جای کل قرار می گیرد بلکه خود کل است، رابطه جادویی نیز از فراز همه اختلافات و تقسیمات زمانی می گذرد. «اکنون» جادویی صرفاً اکنون محض نیست یعنی اکنون ساده و متمایز نیست بلکه دربردارنده گذشته و آستن آینده است. از این رو غیب گویی جزء جدایی ناپذیر آگاهی اسطوره ای است. در غیب گویی تداخل کیفی همه مراحل زمان به روشن ترین وجه نمایان است.

فضا - زمان

دربارهٔ فضا و زمان نمی‌توان سخن گفت و نام آلبرت اینشتاین و هرمان مینکوفسکی را به میان نیاورد. این دو دانشمند دریافت علمی ما را از فضا و زمان دگرگون کرده‌اند. آلبرت اینشتاین در اثر خویش «معنی نسبیّت» می‌نویسد: «نظریهٔ نسبیّت پیوندی نزدیک با نظریهٔ فضا و زمان دارد.»^۱

در نظریهٔ نسبیّت عمومی اینشتاین زمان همهٔ ویژگی‌های خود را از دست می‌دهد. سه بُعد فضا و بُعد زمان در هم ادغام می‌شوند و پیوستاری چهاربُعدی را می‌سازند. هر نقطه از کیهان با مختصات فضا - زمان X_1, X_2, X_3, X_4 معین می‌شود. این مختصات فقط ارزش عددی دارند و به همین دلیل می‌توانند به جای یکدیگر قرار گیرند. سرانجام در فیزیک نظری فضا و زمان در عدد محض مستحیل می‌شوند.

عدد

در نظام شناختِ تئوریک، عدد حلقهٔ رابط مهمی است که می‌تواند محتویات بسیار گوناگون و غیرمشابه را دربر بگیرد و آن‌ها را تحت مفهومی یگانه درآورد و دگرگون کند. عدد با مستحیل کردن همهٔ گوناگونی‌ها و تنوعات در یگانگی شناخت، هدف غایی خود شناخت قرار می‌گیرد و به منزلهٔ بیان‌کنندهٔ «حقیقت» نمایان می‌گردد. این خصلت اساسی از زمانی به عدد داده شده که نخستین تعریف فلسفی - علمی آن ارائه گشته است.

در مقطعاتی که از فیلولائوس ریاضیدان یونانی (معاصر دموکریتوس) برجای مانده، می‌خوانیم:

«ذاتِ عدد، علتِ شناخت است. در آنچه معمایی و ناشناخته است، ذاتِ عدد راهنما و آموزگار است. اگر عدد و ذات آن نبودند هیچ‌یک از اشیای موجود، چه فی‌نفسه و چه در ارتباط با دیگر اشیاء، وضعی روشن و مشخص نداشت. اما این عدد است که به همهٔ چیزهایی که روح از طریق ادراک حسی، دریافت می‌کند سامان می‌بخشد و آن‌ها را شناختنی می‌کند و قابل مقایسه با یکدیگر می‌گرداند. عدد، گویی، به تأثراتِ حسی، کالبد می‌بخشد و روابط گوناگون میان آن‌ها را، چه فرد باشند و چه زوج، در گروه‌هایی چند قرار می‌دهد.»

قدرتِ دقیقاً منطقیِ عدد در همین به هم پیوستن و از هم گسستنِ نسبت‌ها و حدود، و تغییرناپذیر کردن آن‌ها نهفته است.

عدد، جهان محسوس یا «ماده» ادراک حسی را بیش از پیش از طبیعتِ خاصِ آن تهی می‌کند و فرمی معقول و کلی بدان می‌بخشد. و بدین ترتیب خصلتِ تأثر حسی بیواسطه (مانند ملموس بودن، دیدنی بودن و شنیدنی بودن) صرفاً به منزلهٔ «کیفیاتِ فرعی» نمایان می‌شوند که سرچشمهٔ حقیقی و شالودهٔ اصلی آن‌ها را باید در مقدار محض جست یا به دیگر سخن در نسبت‌های صرفاً عددی یافت. تحول علم نظری مدرن این ایده‌آل شناخت را با فروکاستن نه فقط

خصصیت‌های خاصِ ادراکِ حسی بلکه همچنین طبیعتِ خاصِ فرم‌های نابِ شهود مانند طبیعتِ فضا و زمان به عددِ محض تحقق بخشیده است. و درست همان‌گونه که در اینجا عدد به منزلهٔ ابزارِ منطقیِ حقیقی برای همگون کردنِ محتویاتِ آگاهی به کار می‌رود، خودِ عدد نیز بیش از پیش به هستومندی همگون و همسان تبدیل می‌شود.

اعداد هیچ‌گونه اختلافی یا یکدیگر ندارند جز اختلافی که وضع هر یک از آن‌ها در سیستم کلی اعداد دارد. اعداد هیچ هستی‌ای، هیچ طبیعتی جز آن‌چه از وضع آن‌ها در دستگاه اعداد حاصل می‌شود ندارند. به دیگر سخن، اعداد هیچ هستی‌ای جز آن‌چه از طریق نسبت‌هایی که در یک پیوستار ایده‌آل به دست می‌آورند، ندارند. بنابراین، «تعریف» اعداد و نیز آفریدن آن‌ها از طریق روشِ ساختی امکان‌پذیر می‌شود. حتا اگر این اعداد با هیچ شیء یا امر شهودی ارتباطی مستقیم نداشته باشند، در همین دستگاه نسبت‌ها به وضوح مشخص می‌گردند. مانند تبیین اعداد گنگ که از زمان ددکیند مرسوم شده است. در نظریهٔ اعداد^۲ ددکیند، اعداد گنگ به منزلهٔ «برش‌هایی» در سیستم اعداد گویا نمایان می‌شوند. قاعدهٔ منطقیِ مشخصی، سیستم اعداد را به دو دسته بخش می‌کند. اندیشهٔ ریاضی اساساً هر عددی را صرفاً به صورت «برش» درک می‌کند. از دیدگاه ریاضیات، اعداد چیزی جز بیان نسبت‌های مفهومی نیستند. این نسبت‌ها فقط در کلیت‌شان، ساختِ یگانه و قائم به ذاتِ عدد، و به طور کلی قلمرو اعداد، را نمایش می‌دهند.

۲۰

اما همین‌که از قلمرو اندیشهٔ علمی و شناختِ محض به دیگر قلمروهای تحول فرهنگی گام بگذاریم، عددِ خصصیتِ دیگری می‌یابد. از دیدگاه اسطوره، اعداد خصصیتِ کلی ندارند که قابل کاربرد در هر گونه محتوایی باشند. از دیدگاه علمی، عددِ خصصیتی مفهومی دارد؛ اما در اسطوره، خصصیتِ عدد از شیءِ خاصِ قابلِ شمارش ناشی می‌شود و در شهود همین شیءِ خصصیتِ عدد محدود و محصور می‌گردد. بر پایهٔ همین نظر، اسطوره اعداد مختلف را به طور مطلق یکسان نمی‌داند. زیرا گوناگونیِ مادهٔ اشیای قابلِ شمارش یعنی شهودِ خاصِ محتوا و احساسِ بارِ خاصی که به مقادیر ویژه متصل است موجب می‌شود که اعداد و جودهایی کاملاً متمایز داشته باشند و همین وجود متمایز، باری خاصِ بدان‌ها می‌بخشد. این بار یا کیفیتِ تأثیرکنندهٔ عدد، در قلمرو ایده‌های اسطوره‌ای نمایان‌تر است. در اسطوره هیچ چیز صرفاً صوری [= ایده‌آل] نیست. از دیدگاه اسطوره، مشابهت در فرم اشیاء صرفاً نسبی میان آن‌ها نیست بلکه پیوندی جوهری و واقعی است که آن‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند. و این خصصیتِ اسطوره‌ای به ویژه در مورد مشابهتِ عددی صادق است. هر جا دو مقدار از لحاظ عددی مساوی با یکدیگر باشند، یعنی هر جا میان اجزاء دو شیءِ رابطهٔ یک به یک برقرار باشد، اندیشهٔ ریاضی این رابطه را صرفاً نسبتی ایده‌آل (یا صوری) می‌داند؛ اما اسطوره این تساوی عدد را چنین «تبیین می‌کند» که دو شیءِ مذکور دارای «طبیعت» اسطوره‌ایِ مشترکی هستند. اگر اشیاء از لحاظ عدد مساوی باشند، هر

اندازه هم از لحاظ سایر کیفیات متفاوت باشند، اسطوره این تساوی عددی را به یکی بودن جوهر آن‌ها تعبیر می‌کند و معتقد است که فقط یک جوهر است که خود را به شکل‌های گوناگون متجلی می‌کند و خود را در پوشش آن‌ها پنهان می‌دارد. برای عدد نیرویی مستقل و وجود جوهری قائل شدن، مثال بارز شخصیت بخشیدن اسطوره به مقوله کمیت است. در اندیشه منطقی، عدد مفهومی کلی است و کارکردی عمومی دارد. اما در اندیشه اسطوره‌ای، عدد همیشه به منزله وجود اصیل نمایان می‌شود که جوهر خود و نیروی خویش را به هر چیزی که زیر سیطره‌اش قرار گیرد، منتقل می‌کند. هر عدد خاصی را حلقه جادویی ویژه‌ای احاطه کرده است و هر شیئی که با آن عدد خاص مرتبط گردد به آن حلقه جادویی نیز کشانده می‌شود. در واقع بخش اعظم جادو، جادوی عددی است.

در اینجا شناخت فرم اندیشه اسطوره‌ای به پایان می‌رسد.^۳ دانشجویان رشته فیزیک دریافته‌اند که با چهار معادله ماکسول می‌توان همه مسایل را در الکترومغناطیس و یا فرمول نیروی جاذبه عمومی، سه قانون نیوتن، اصل بقا ممانتوم زاویه‌ای و اصل بقا انرژی همه مسایل مکانیک کلاسیک را حل کرده (در واقع بقیه مطالب در کتاب‌های فیزیک کلاسیک صرفاً تکنیک‌هایی برای حل مسائل اند). زیرا تعداد قوانین طبیعت معدود است.

در این سه مقاله نیز همه فرمول‌های اندیشه اسطوره‌ای ارائه گردیده است. اما خواننده این مقالات نباید بر این تصور غلط باشد که مطالعه اندیشه اسطوره‌ای صرفاً برای پژوهشگران اساطیر مفید است. دو نمونه زیر شاهدی گویا بر این مدعا است که اندیشه اسطوره‌ای حتا بر ذهن دانشمندان نیز حاکم بوده است.

اگوست کنت یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی و فلسفه پوزیتیویسم (Positivism) است. او می‌خواست که همه عناصر اسطوره‌ای و متافیزیکی را از قلمرو علم بیرون بریزد. اما نظام او که با طرد همه عناصر اسطوره‌ای به دوره پیش از علمی یا اوایل دوره علمی آغاز می‌شود با روستاخی اسطوره‌ای به قلّه خویش می‌رسد. مارکس نیز مدعی بود که با هر گونه اندیشه ایده‌آلیستی و اتوپایی مخالف است. اما سیر اندیشه مارکس مانند کنت از فلسفه به اسطوره است. (بهرتر است بگوییم که اندیشه مارکس از همان آغاز سرشتی اسطوره‌ای داشته است.) بنابراین، متمایز کردن علم از اسطوره کار بسیار دشواری است، به ویژه در قلمرو علوم اجتماعی و علوم انسانی. باز نمودن ساخت اسطوره‌ای اندیشه مارکس موضوع مقالات دیگری است.

1- A. Einstein: The Meaning of Relativity (London, Methuen 1967) P. 1.

این کتاب را آقای دکتر محمدرضا خواجه‌پور با عنوان «مفهوم نسبت» به فارسی برگردانده‌اند. (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲) صفحه ۱۵۹.

۲- تئوری اعداد از مباحث دشوار در ریاضیات و منطق ریاضی است. برای بحث جامع دربارهٔ عدد و به ویژه از دیدگاه برتراند راسل رجوع کنید به اثر درخشان او: «اصول ریاضیات» به خصوص بخش دوم آن (صفحات ۱۵۳ - ۱۱۱) و نیز فصل سی و سوم: «اعداد حقیقی»، فصل سی و چهارم: «حدود و اعداد گنگ» و فصل چهل و چهارم: «ابعاد و اعداد مختلط»

(B. Russell: The Principles of Mathematics (2nd edition 1937 Eighth Impression 1964).

به نظر پژوهشگران، کتاب گوتلوب فرگه: «مبانی حساب» نخستین تحلیل منسجم فلسفی دربارهٔ مفهوم عدد در فرهنگ غرب است.

(Gottlob Frege: Die Grundlagen der Arithmetik (English translation: The Foundations of Arithmetic) German Text with English translation by J. L. Austin, Basil Blackwell Oxford 1978).

برتراند راسل در اثر خویش: درآمدی بر فلسفهٔ ریاضی دربارهٔ کتاب فرگه می‌نویسد: «این پرسش که "عدد چیست؟" اغلب مطرح شده اما فقط در زمان ما پاسخ درستی بدان داده شده است. فرگه در سال ۱۸۸۴ در اثر خود: مبانی حساب پاسخ پرسش فوق را دارد. گرچه کتاب فرگه فشرده است اما دشوار نیست و یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها [در مبحث عدد] است. با این وصف کتاب فرگه توجهی را برینگیخت و عملاً ناشناخته ماند تا اینکه نگارنده [= برتراند راسل] آن را در سال ۱۹۰۱ کشف کرد.»

B. Russell: Introduction to Mathematical Philosophy (London George Allen & Unlin, First edition 1919, Twelfth Impression 1967) P. 11

در مبحث عدد دو اثر زیر نیز دوران‌ساز بوده‌اند:

1. R. Dedekind: Essays on the Theory of Numbers (English translation of "stetigkeit und Irrationalen Zahlen" & "Was sind und was sollen die Zahlen") New York Dover Pub. 1963).

2. George Cantor: Contributions to the Founding of the Theory of Transfinite Numbers (English translation New York Dover pub. 1955).

۳- پیشتر مباحث «ذهنیت و عینیت»، «علیت»، و «فضا» در اندیشهٔ اسطوره‌ای در مجلهٔ «آینهٔ اندیشه» دورهٔ جدید، شماره‌های ۱ (تیرماه ۷۱)، ۲ (مردادماه ۷۱)، ۳ (شهریورماه ۷۱) به چاپ رسیده است. این مقاله نیز مانند مقالات پیشین بر اساس دو کتاب زیر نگاشته شده است:

۱- ارنست کاسیرر: «فلسفهٔ فرم‌های سمبولیک» جلد دوم «اندیشه‌های اسطوره‌ای».

۲- اچ. فرانکفورت و همکاران، «ماجرای عقلانی انسان باستانی».